

تاریخ سری

تاریخ بیژانس قرن ششم از خلال داستان یک شهر، یک شهریار و یک شهربانو

دکتر عبدالرسول خیراندیش

عضو هیات علمی دانشگاه شیراز

مترجم انگلیسی کتاب، آقای جی. ای. ویلیامسن (۱۸۹۵ - ۱۹۸۲ م.) نیز در پیشگفتاری که بر ترجمه کتاب از لاتینی متاخر به انگلیسی نوشته، به نکات مهم و مفصلی اشاره کرده که به دلیل اهمیت در اینجا نقل می‌شود:

«تاریخ سری اثری برجسته، آگاه کننده و جالب، و پر هیجان و اصیل و ناب است، اما ما را با مسائلی بسیار غیرعادی مواجه می‌کند، عنوان کتاب که معمولاً به آن نام شهرت دارد کاملاً مناسب و در خور متن است، اما از ریشه لاتین متاخر است و به اسم یونانی کتاب شباهتی ندارد. یونانی‌ها آن را Anecdota می‌نامیدند. و گیبون آن را به اشتباه «Anecdotes» ترجمه کرد. نام یونانی Anecdota که سونیداس نویسنده واژه‌نامه یونانی بر آن کتاب نهاده، به معنی «مطالب منتشر نشده» است، و دلیل آن نام گذاری بود که آن کتاب در دوران زندگی نویسنده منتشر نشد. نمی‌دانیم کتاب چند سال پس از مرگ او منتشر شد - (البته اگر به مفهوم متعارف بتوان آن را منتشر شدن نامید). بدین ترتیب در همین جا با نخستین مسأله مواجه می‌شویم: اگر کتاب قابل انتشار نبود چرا نوشته شد؟

مسأله دوم این است که چگونه نویسنده حاضر شد کتابی بنویسد که ظاهراً با هر آنچه پیش از آن نوشته بود مغایرت دارد، و نیز آشتی و انطباق آن با آنچه بعداً گذشت بسیار مشکل است.

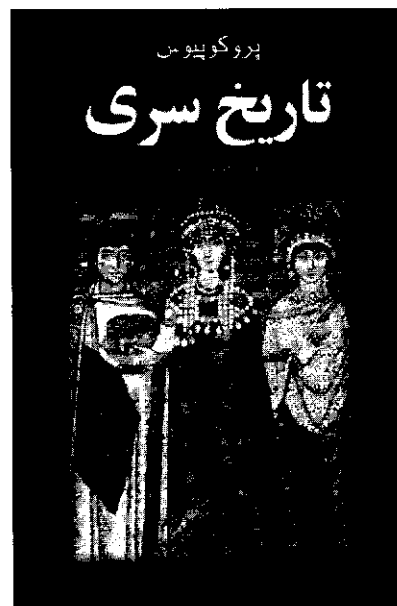
آیا دوباره تغییر عقیده داد؟ آیا در هر مرحله به آنچه می‌نوشت اعتقاد و باور داشت؟ آیا برای خوانندگانی از گروه‌های متفاوت نویسندگی می‌کرد؟ آیا به راستی او نویسنده همه آن کتاب‌ها است، یا کتاب دوم، که ظاهراً با دو کتاب دیگر همگونی ندارد به اشتباه به نام او انتساب یافته است؟ این هم مسئله‌ای است که هنوز نمی‌توان به آن پرداخت.

تاریخ سری واژه ناشناختی نیست. قدیمی‌ترین متن تاریخ مغول نیز که حدود ده سال پس از مرگ چنگیزخان فراهم آمده موسوم به تاریخ سری است. در واقع آن کتاب تاریخ نهان خاندان یوان نام دارد که منظور، تاریخی منحصر به خاندان چنگیزخان و فقط برای آنان محسوب می‌شده است. از این نوع اسناد معمولاً در خزاین بسیاری از دولتها وجود داشته است و منظور آن بوده که اسرار خاندان سلطنتی یا رموز اداره کشور بدست این و آن نیفتد.

اما این تاریخ سری نوشته پروکوپئوس از نوعی دیگر است. این کتاب به شرح اخلاق فضاحت‌بار، یوستی نیانوس، (حیات ۴۸۲ - ۵۶۵)، (سلطنت ۵۲۷-۵۶۵) امپراتور بیژانس و همسرش تنودورا و نیز بلیزاریوس سردار پرآوازه آن عصر و همسرش آنتوتینا می‌پردازد. مطالب تکان دهنده کتاب که بازگو کننده فساد اخلاقی و جنایتکاری‌های حیرت‌انگیز قهرمانان آن است موجب شده تا پروکوپئوس از انتشار آن خودداری ورزد. لذا بدین جهت موسوم به تاریخ سری شده است. فراهم آوردنگان چاپ این کتاب در اروپا و ایران توفیق اندکی در حل معمای علل نگارش و چگونگی نامگذاری این اثر داشته‌اند.

مترجم محترم فارسی این اثر که پیش از این کتاب کنت بلیزاریوس نوشته رابرت گریوز را به خوانندگان ایرانی عرضه کرده در خصوص تاریخ سری پروکوپئوس می‌نویسد:

«کتاب حاضر ۱۵۰ سال پس از مرگ پروکوپئوس یعنی ۱۳ قرن پیش منتشر شده و حاوی افشاگری‌ها و تسویه حساب‌های اوست. نام ترجمه انگلیسی کتاب، تاریخ سری یا تاریخ محرمانه است که چون نویسنده قبلاً روی آشکار و وقایع همین دوران را در هفت جلد نگاشته است برای آن نام فرعی روی نهفته تاریخ را برگزیدیم.»



پروکوپئوس

تاریخ سری

○ تاریخ سری (روی نهفته تاریخ)

○ تالیف: پروکوپئوس

○ ترجمه: فریدون مجلسی

○ ناشر: توس، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۰، ۱۸۰ ص.

پروکوپیوس که در فاصله سال های

۵۰۰ تا ۵۶۵ م. می زیسته

در اصل وقایع نگار تحولات نظامی بوده و در آثار خود چون «تواریخ» و «ابنیه» به ستایش یوستی نیان و بلیزاریوس پرداخته است

به راستی آن همه پیشرفت که

به مقدار بسیار زیادی متکی به

یوستی نیانوس و سردارش بلیزاریوس

بود چه تناسبی با فسادهای

شگفت انگیزی دارد که پروکوپیوس،

در «تاریخ سری» آورده است؟

اگر از تضادهای ساده تاریخنگاری-

مثلاً پروکوپیوس از امور پشت پرده

خبر داشته و اینکه گزارش های

اخلاقی را چگونه می توان مقوله ای

تاریخنگاری به شمار آورد در گذریم.

این کنکاش عقلانی باقی می ماند که

چنین فسادی صرفاً ملازم با انحطاط

است نه اوج اعتلای بیژانس

نیان و بلیزاریوس پرداخته است. اما در اثر سوم خود یعنی تاریخ سری چهره بسیار ناخوشایند از آنان و همسرانشان نشان می دهد. به راستی این فسادها را باید از آن دو زن یعنی ثئودورا و آنتونینا دانست یا مقصر اصلی همسرانشان بوده اند؟ نیز قرن ششم اوج اقتدار شکوه بیژانس است. تمدن بیژانس از جهات گوناگون در حال پیشرفت بود. تقریباً تمامی قلمرو مدیترانه ای روم باستان به دست بیژانس افتاد و این شامل ایتالیا نیز بود. این همه پیشرفت که به مقدار بسیار زیادی متکی به یوستی نیانوس و سردارش بلیزاریوس بود چه تناسبی با این فسادهای شگفت انگیز دارد؟ اگر از تضادهای ساده تاریخ نگاری - مثلاً پروکوپیوس از این امور پشت پرده چگونه خبر داشته و اینکه گزارش های اخلاقی را چگونه می توان در مقوله ای تاریخ نگاری بشمار آورد، در گذریم، این کنکاش عقلانی باقی می ماند که چنین فسادی صرفاً ملازم با انحطاط است نه اوج اعتلای بیژانس. همین امر موجب شده است تا مترجم انگلیسی بار دیگر به همان مطالب نخستین خود بازگردد و تلاش کند در مقدمه ای که برابر با یک سوم حجم متن است بار دیگر به توضیح علل تألیف کتاب و نامگذاری آن بپردازد.

ما در بندهای نخست این مقدمه دو پرسش مطرح کردیم، اما پاسخ به آن را به تأخیر انداختیم. یکی اینکه چرا تاریخ سری نوشته شد و منتشر نشد؟ و دیگر اینکه چرا چنین تفاوت فوق العاده ای میان آن

سال همسر یوستی نیان و شریک او در فرمانروایی امپراتوری بود، و آنتونینا، زنی دلربا و جذاب که شوهرش بلیزاریوس در چنگ او اسیر بود. اهمیت نقش این چهار چهره را در داستان از آنجا می توان دریافت که در هر بیست صفحه از این کتاب نام آنتونینا سه بار، بلیزاریوس چهار بار، ثئودورا دو بار، و یوستی نیان هجده بار تکرار می شود.

دورانی که بیشتر مورد نظر ماست شامل فاصله ای میان تولد پروکوپیوس تا زمانی است که به نگارش تاریخ سری پرداخته یعنی دورانی پنجاه ساله که نیمه یکم قرن ششم عصر ما را تشکیل می دهد. دورانی انباشته از جنگ ها و شورش ها، بلاها و بیماری ها، زمین لرزه ها و سیل ها، همچنین انباشته از تلاش های سازنده در معماری و دیگر هنرها. بگذارید پیش از پرداختن به روند حوادث در طی آن پنجاه سال، آن ها را با مشخص کردن مراحل تاریخی که به وقوع آن وقایع منجر شد تنظیم و بررسی کنیم.»

ویلیامسن در دنباله به شرح تاریخچه ای از امپراتوری روم از زمان اکتایوس (آگوست) می پردازد و سیری را که منجر به سقوط رم به دست بربرها و تاسیس بیژانس شد بر می شمارد. در دنباله سخن او ناظر بر محتوای کتاب تاریخ سری است و تا آن اندازه نکات اصلی را بازگو می کند که تقریباً دیگر نیازی به خواندن متن اصلی احساس نمی شود. اما در یکجا می نویسد:

«اکنون به آن مرد همسر مرده باز می گردیم، که در آن زمان مردی شصت و پنج ساله بود. دیگر هرگز ازدواج نکرد. شاید هیچ کس نبود که بتواند جای ثئودورا را بگیرد؛ یا شاید به اندازه کافی از زندگی زناشویی کشیده بود، و از اینکه بار دیگر آقای خودش باشد خشنود بود. پروکوپیوس از سال های واپسین سلطنت او کمتر سخن می گوید زیرا تاریخ سری (یا روی نهفته تاریخ) را فقط دو سال پس از مرگ ثئودورا نوشت. کتاب تواریخ را چهار سال بعد تکمیل کرد، و تتمه اثر که پنج سال پیش از مرگ امپراتور منتشر شد بیشتر به عملکرد او به عنوان یک سازنده توجه دارد. چون اثر حاضر اصولاً شامل شرحی مفصل از کارهای یوستی نیان است، کافی است دوران سلطنت او را در قالب تعریفی جامع خلاصه کنیم. به عنوان سر آغاز می توانیم جمع بندی ج. بی. بری را پیشنهاد کنیم که می گوید: «یوستی نیان فاتحی بزرگ، قانون گذاری بزرگ، سیاستمداری بزرگ، و سازنده ای بزرگ بود. او همچنین حامی و رهبر کلیسا بود.»

در نتیجه تناقص و ابهامی که درباره این کتاب وجود دارد همچنان با خواننده همراه است. پروکوپیوس که در فاصله سالهای ۵۰۰ تا ۵۶۵ میلادی می زیسته در اصل وقایع نگار تحولات نظامی بوده و در آثار خود چون تواریخ و ابنیه به ستایش یوستی

عجالتاً اجازه دهید هر دو مساله را کنار بگذاریم و به نویسنده و کتابمان نگاهی کلی و اجمالی بیندازیم. پروکوپیوس در زمانی پر حادثه زندگی می کرد، یعنی زمانی که به خاطر شاهد بودن بر مرگ دوره کلاسیک و زایش قرون وسطی در تاریخ شاخص است. در زمان پدرش نیمه باختری امپراتوری از هم پاشیده بود و بر فراز هفت تپه در کنار تپیر دیگر شهری شاهوار وجود نداشت که «Populos reger imperio» [نگاهدار مردم امپراتوری] باشد. اکنون قسطنطنیه تنها پایتخت و بزرگ بانوی جامعه ای بود که هنوز خود را روم می نامید، اما سیاست رومی اخلاقیات و دین و آیین رومی، معماری رومی، و حتی پوشاک رومی از آن رخت بر بسته بود. دورانی که پروکوپیوس در آن زندگی می کند بیش از هر چیز بدین سبب متمایز و برجسته است که او درباره آن بسیار نوشته، و چه افشاگرانه نوشته است. درباره آن زمان گفتنی ها چنان فراوان بود که او توانست کتاب هایی یکی پس از دیگری در آن باره بنگارد، و نوشته هایش بر پایه آگاهی های دست اول و آموزه های شخصی بود و در پی آن بر نیامد که درباره رخ دادهای دوران های پیش از خود چیزی بنویسد.

برخی جریان تاریخ را با استناد به دلائل اقتصادی و دلائل مادی دیگر وصف می کنند. به عقیده پروکوپیوس تاریخ به وسیله اشخاص پدید می آید، و گاهی به وسیله ی خداوند اما معمولاً انسان ها پدیدآورنده آن می باشند و شهوات و تمایلات انسانی مسیر آن را تغییر می دهد، گر چه شاید از تأثیرات اهریمنی نیز تبعیت کند، و به راستی ممکن است آنان خود اهریمنانی باشند در هیات انسان. کتاب های او زندگی نامه نیستند بلکه کتاب های تاریخ هستند که در آن وقایع میدان های جنگ و رخ دادهای شهرها و مکان ها و خانه ها با تفصیل و جزئیات بسیار درج گردیده است؛ اما در درجه نخست کتاب هایی درباره اشخاص می باشند. این نکته درباره کتاب تاریخ سری حتی بیش از سایر آثار او صحت دارد. در این کتاب جز عملکردها و انگیزه ها و خصائل دو مرد و دو زن به چیزی دیگر نپرداخته و چهره های فراوان دیگری که در صفحات این کتاب کوچک حضوری گذرا دارند فقط به دلیل کارهایی که از سوی آن چهار شخصیت انجام داده اند یا به خاطر رنجی که به وسیله آنان متحمل شده اند، مطرح می گردند. آن دو مرد عبارتند از یوستی نیان، که گاه با لقب کبیر نامیده می شود، زیرا چهل و هفت سال فرمانروای امپراتوری روم بود، و بلیزاریوس، که سرباز برجسته عصر خود و یکی از بزرگترین سردارانی بود که سپاه روم به خود دیده است. و آن دو زن، که به خاطر شخصیت های مسلط خود و نیز به خاطر فقدان کامل پایبندی به اصول شهرت بسیار دارند، عبارتند از ثئودورا که بیست و پنج



نقاشی روی موزائیک از آثار بیزانس - قرن ۶ - ایا صوفیا - تئودورا و همراهانش

است حیرت کنیم که چرا پروکوپوس می‌بایست کتابی می‌نوشت که قابل انتشار نبود. من در ذهن خود قانع شده‌ام که او امیدوار بود که کتابش منتشر خواهد شد. یقیناً هیچ نویسنده عاقل و موفقی که هفت کتاب درباره تاریخ منتشر کرده که هم مورد پسند عامه و هم مورد پسند شخصیت‌های ستایش شده ذی‌ربط بوده است، و نیز خیال دارد کتاب هشتمی به آن بیفزاید و سپس به نوشتن رساله‌هایی طولانی درباره معماری و احتمالاً به نوشتن اثری درباره امور کلیسا بپردازد، حاضر نیست وقت خود را با نوشتن کتابی هدر دهد که اگر منتشر نشود به هیچ کاری نخواهد آمد و اگر منتشر شود قطعاً به نابودی خودش خواهد انجامید. قطعاً آن کتاب فوراً قابل انتشار نبود، اما تئودورا مرده بود، و اگر جبار منفوری که شوهر او بود نیز در طی یکی دو سال در پی او می‌رفت، کتاب قابل نشر می‌شد و می‌توانست بسیار موفقیت‌آمیز باشد. یوستی نیان چندین سال بزرگ‌تر از پروکوپوس بود و منطقاً می‌توانست ده یا بیست سال پیش از او بمیرد. مگر پیش از آن هرگز امپراتوری بوده است که نزدیک نیم قرن فرمانروایی کرده و هشتاد و دو سالگی در بستر مرده باشد؟ پس درک ناگهانی این واقعیت اندهیبار که یوستی‌نیان اهل مردن نبود می‌تواند دلیلی بر تصمیم او به رها کردن زبان دشنام و بازگشت به قطب افراطی دیگر شده و به نگارش کتاب ایتیه و انود کردن آن با چاپلوسی پرداخته باشد.

همان طور که قبلاً اشاره کردیم، تفاوت میان تاریخ سری و دو اثر طولانی دیگر، در دید نخست چنان شگفت‌انگیز است که موجب شده گروهی منکر آن شوند که این آثار می‌تواند کار یک نویسنده باشد. اکنون این تردیدها کلاً برطرف شده است، زیرا مطالعات دقیق نشان می‌دهد که میان این آثار تضاد

**می‌توان این استنباط را داشت که
بحث از اصالت متن ،
مشکل مقدماتی این اثر است .
راقم این سطور دلایلی در دفاع از
چهار شخصیت اصلی کتاب ندارد اما
تاکید می‌کنم چنین انحطاط
اخلاقی‌ای، با شکوه شهرنشینی و
رونق بیزانس قرن ششم
تناسب ندارد**

**در واقع تجدید حیات امپراتوری با
هجرت جغرافیایی آن و قبول
شرایط سیاسی و فرهنگی نوینی که
اساس آن را مسیحیت تشکیل می‌داد،
امکان ادامه حیات روم
در قالب بیزانس را ممکن ساخت**

واقعیت و تاریخ جدی محسوب می‌شدند، اما به تنها شیوه‌ای که انتشار آن را امکان‌پذیر می‌ساخت و در یک دوران جباریت و وحشت نوشته شده بود، پس پروکوپوس احساس می‌کرد که جنبه دیگر واقعیت نیز باید مطرح شود، و با چنان سختی و حرارتی نوشت که به نظر ما زیاده روی و ناخوشایند می‌آید، از دیدگاه او جرائم اهریمنی باید با صراحتی بی‌رحمانه عربان و علنی شود. نباید جایی برای رعایت احساسات دیگران باشد.

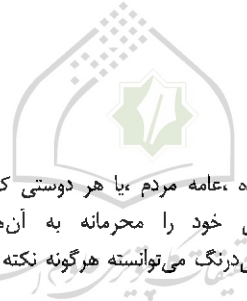
اما حتی اگر این دید درست باشد، باز هم ممکن

و دیگر آثار نویسنده وجود دارد به طوری که برخی تردید کرده‌اند که آیا این اثر می‌توانسته به وسیله همان نویسنده نگارش یافته باشد؟ کتاب‌های تاریخ [تاریخ] که آن چنان مورد ستایش گیبون بود، گزارش‌هایی دقیق، با رعایت سبک و نظم و تسلسل زمان از یک سلسله جنگ‌هایی است که ضمن آن نسبت به نوع و شخصیت عالی فرمانده کل، ادای احترام و ستایش شده، و نسبت به او یا همسرش یا زوج امپراتوری فرمانروایش اهانتی روا نداشتند است. تاریخ سری که ادعا می‌کند ادامه هفت جلد اولیه کتاب‌های تاریخ می‌باشد، و با عباراتی آغاز می‌شود که ظاهراً آن را به پایان کتاب هفتم ربط می‌دهد عیب جویی خشن و سبمانه‌ای است علیه هر چهار نفر و علیه بسیاری دیگر از مقامات امپراتوری که بی‌رحمانه هم عملکردهای علنی و هم زندگی خصوصی آنان را برملا و آنان را از هر گونه قابلیت ستایش یا حتی احترام عادی محروم می‌سازد. کتابی است از آغاز تا انجام، ناهنجار و برخی آن را شنیع می‌نامند. هر کس آن را بخواند تردید نخواهد کرد که چرا [در زمان خود] منتشر نشد. حتی اگر جزئی از اتهام‌هایی که در این کتاب علیه امپراتور و امپراتریس مطرح می‌شود راست باشد، حتی تصور انسان از فکر اینکه اگر آنان از آنچه او درباره ایشان نوشته است آگاه می‌شدند، چه بر سرش می‌آوردند، درمی‌ماند. پرسش این نیست که چرا این کتاب منتشر نشد، بلکه این است که اصولاً چرا نوشته شد. آیا، چنان که برخی عقیده دارند، صرفاً نوعی برون‌ریزی خشم جوشان ناشی از عداوت و کینه‌انباشته مردی است که به خاطر محروم ماندن از تفریح، شکوه می‌کند؟ به گمان من چنین نیست. من معتقدم او که آگاه بود، در نوشتارهای پیشین بسی چیزها را ناگفته گذاشته است، اگر چه آن آثار در حد خود منطبق با

عملی وجود ندارد. هیچ واقعیتی نیست که در یک اثر مطرح شده و در اثر دیگر انکار شده باشد، گر چه گاهی یک واقعیت با چهره‌هایی متفاوت ظاهر گردیده است. کتاب‌های تاریخ پر است از ستایش‌های به حق از بلیزاریوس اما تحسینی درباره سرورانش دیده نمی‌شود، و اشاره‌های گوناگونی شده است که به هیچ وجه تعارف و ستایش نسبت به امپراتور محسوب نمی‌شود. اثر دوم هیچ گفتاری از اثر نخست را انکار نمی‌کند. هیچ تفاوتی در عقاید و افکار ابراز شده وجود ندارد که با آنچه نوشته شده مغایرت داشته باشد. رفتار نویسنده نسبت به سیاست و جامعه در زندگی به طور کلی ثابت است. همان تعصب در حمایت از اشرافیت و محافظه کاری وجود دارد. به علاوه مطالعه متن یونانی نمایانگر ثباتی تردیدناپذیر در اصول دستوری و واژگان و آهنگ نوشتار است. امکان ندارد کسی چندین صفحه از آن را بخواند و متوجه تکرار دائمی واژه‌ها و عبارات مورد علاقه نویسنده و اعتیاد او به شیوه تقریباً عجیب ردیف کردن و مشابه سازی واژه‌ها نشود و یقیناً هیچ کس به خود این زحمت را نمی‌داده است که این چیزها را دقیقاً تقلید کند به این قصد که کتابی را به عنوان اثر پروکوپئوس جا بزند که قابل انتشار هم نباشد.

همین گونه تردیدها درباره قابل اعتماد بودن کتاب‌های قبلی نیز مطرح شده است اما همان طور که ملاحظه کردیم، تضادی واقعی میان اثر نخست و اثر دوم وجود ندارد. پروکوپئوس خودش مدعی است که توصیف او «بی‌زیور و صیقل و اساساً درست است»، گیبون در این باره تردید ندارد، و ضمن این که از لحن تاریخ سوری انتقاد می‌کند در نقل مکرر متن آن به عنوان واقعیت عینی تردید نمی‌کند و اظهار می‌دارد، «حتی شرم آورترین واقعیات که به برخی از آن‌ها در کتاب تاریخ علی‌اش اجمالاً اشاره کرده است، به وسیله دلائل و مدارک ضمن متن، یا بناهای یاد بود اصیل آن دوران به اثبات رسیده است.» بناهای یادبود و اسناد ضبط شده فراوان است، و در حالی که این دلایل پیوسته گفته‌های پروکوپئوس را تأیید می‌کنند، هیچ گاه آن را انکار و تکذیب نمی‌نمایند. این اثر را فقط به عنوان بی اعتبار بودن یا دروغ بودن به استناد محتویات خودش می‌توان مورد چون و چرا قرار داد، و در این باره گیبون می‌نویسد، «از این حکایات بخشی می‌تواند راست باشد زیرا محتمل است و بخشی راست است زیرا نامحتمل است. پروکوپئوس می‌بایست دانسته باشد که چه محتمل و چه نامحتمل را نمی‌توانسته از خود بسازد.» باید اضافه کنیم که چون پروکوپئوس درباره وقایعی می‌نوشته که تقریباً همه آن‌ها در بیست و پنج سال پیش از آن اتفاق

**تمدن بیزانس هیچگاه رو
به سوی اروپا نداشت.
نگاه به شرق برای او سودمندتر بود و
بدین جهت اروپا را به حال خود
رها ساخت و سهمی در تحولات آن
طی قرون وسطی بر عهده نگرفت.
بزرگان آن چون یوستی نیان و تئودورا
که مورد تکریم کلیسا نیز قرار گرفتند
هیچگاه در غرب همانندی
از نظر موقعیت توأمان سیاسی، مذهبی
نیافتند. تلاش شاهان و پاپ‌ها برای
رسیدن به چنین مرتبه‌ای هیچگاه با
توفیق رفیق نگردید.
در چنین حالتی کتاب «تاریخ سوری»
برای ارائه تصویری سراسر انحطاط
از بیزانس بسیار کارآمد است**



افتاده بوده، عامه مردم، یا هر دوستی که احتمالاً دستنویس خود را محرمانه به آن‌ها نشان می‌داده، بی‌درنگ می‌توانسته هرگونه نکته ساختگی را دریابد.

البته در کتاب، گزافه‌گویی‌هایی شده است که برخی از آن‌ها به نظر خواننده امروزی بوج و مزخرف می‌آید. اعتقاد نویسنده به جادو (یا شاید مقصودش داروهای توان‌بخش بوده است؟) و فاسقان اهریمنی و امپراتوران اهریمنی بسیار پوچ‌تر به نظر می‌آید؛ اما باید به یاد داشته باشیم که این گونه اعتقادات در آن دوران جنبه عمومی داشته است. همچنین است اعتقاد به اینکه تبه‌کاری پادشاه، موجب برانگیختن خشم خداوند می‌شود و ممکن است موجب سیل و زمین لرزه و مصیبت‌های دیگر شود که تا امروز نیز ما آن را «کار خدا» می‌دانیم. هزار سال بعد همین گونه مطالب را جان فوکس درباره مری تئودورا نوشت. همچنین از این کتاب ایراد گرفته‌اند که منصفانه نیست. البته اگر درباره کتاب به تنهایی قضاوت شود نامنصفانه است، اما چنین کاری خود به همان اندازه نامنصفانه است. کتاب را باید به عنوان بخشی از کاری بسیار بزرگ‌تر بررسی کرد، کاری که در آن پروکوپئوس له و علیه را در مجلدهای مختلف قرار می‌دهد، همچنان که نویسنده‌ای دیگر ممکن است آن‌ها را در بخش‌ها یا در فرازهایی متفاوت قرار دهد. نخست درباره دست‌آورد‌های یوستی نیان و

فرمانده‌اش در میدان جنگ می‌خوانیم. سپس می‌گوید که گرچه این مردان کارهایی بزرگ انجام دادند، یکی از آنان آسیب‌های فراوان نیز رساند، و انگیزه‌هایش شیطانی بود، و دیگری شهامت روحی نداشت؛ و هر دو مطیع همسرانشان بودند. تا آنجا که به بلیزاریوس مربوط می‌باشد این تنها اتهامی است که در تاریخ سوری به او وارد می‌شود؛ و در واقع این ادای احترامی به آن مرد بزرگ است که می‌گوید اگر آنتونینا از نیروهای ملوآءطبیعه برای مقاصدش استفاده نکرده بود هرگز نمی‌توانست بر بلیزاریوس مسلط شود.

نقایص کتاب هر قدر هم بزرگ باشد، نمی‌توان منکر آن شد که برای کسانی که مایلند بدانند انسان‌ها در روزگازها و مکان‌های دیگر چگونه می‌زیسته‌اند، و آمادگی دارند درباره چیزهای پلید و نفرت‌انگیز کتاب بخوانند، این کتاب برایشان جالب‌ترین مطلب خواندنی خواهد بود. به نظر ما این کتاب نه فقط تاریخ سیاسی و نظامی و نه تنها داستان‌هایی رسواکننده و تلخ و افتراآمیز می‌باشد، بلکه شرحی روشن و زنده از زندگی در آن دوران دور است. بیزانس سرشار از زیبایی و شکوه و نیز سرشار از فساد مذهبی و اخلاقی بود. و ما درباره اوضاع اسفبار کلیسا و شخصیت‌های پست برخی از اسقف‌ها و شیوه‌های مجرمانه‌ای که برای افزودن بر ذخائر کلیسا در پیش می‌گرفتند به درک و بینشی دست می‌یابیم. دربار شهری می‌خوانیم که در آن اخلاقیات جنسی علناً وجود نداشت، و در آنجا زن‌کاری و بی‌بندوباری متداول و پاکدامنی ناشناخته بود، جایی که قوانین الهی و سنت مسیح فراموش شده و این ضرب‌المثل دوران کفر: «نگارید در هیچ کاری زیاده‌روی شود» معنای خود را از دست داده بود. خواندن این گونه مطالب برای ما زیانبخش نیست. تنها کتاب‌های زیانبخش آنهایی هستند که امری غلط و باطل را جذاب می‌نمایانند، یا گناه را چنان معرفی می‌کنند که گویی عملی زشت و پلید نباشد. بنون تردید پروکوپئوس طرفدار راستی بود، و آنچه در نزد ما بیزار کننده و ناپسند است به همان اندازه در نزد او نیز بیزارکننده و ناپسند بوده است.

از این نوشته بر می‌آید که چنین تردیدهایی سابقه طولانی دارد و پاسخی قانع کننده نیز برای آن بدست نیامده است. حتی ویلیامسن به توضیح درباره نسخ اولیه کتاب می‌پردازد و پس از توضیحی نه چندان روشن از متن یونانی (اصل کتاب) چنین می‌نویسد:

نیازی ندیدم خوانندگان را با وصفی مفصل از دست‌نویس‌ها به زحمت بیندازم. شمار نسخ خطی

بسیار کم و همگی بسیار متاخر هستند. فقط دو نسخه‌ی خطی به قرن چهاردهم می‌رسند و بقیه در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم و حتی هفدهم و هجدهم نوشته شده‌اند. در این متن‌ها اشتباهات بسیار به چشم می‌خورد، که برخی از آن‌ها به همه نسخه‌های خطی راه یافته و شگفت‌انگیز است، مثلاً به جای «ایرانیان» نوشته‌اند «رومیان»، که سوئیداس به‌طور صحیح به کار برده است.

نخستین نسخه چاپی تاریخ سرّی نسخه آلمانوس [Alemannus] است که در سال ۱۶۲۳ در لیون به چاپ رسیده است که یک بخش را حذف کرده است، زیرا آن را برای خوانندگان بیش از حد ناشایست می‌پنداشت. این امر برای گیون جالب بود، زیرا خودش به طوری جالب و غریب درباره تئودورا می‌گوید «هنرهای او باید از پس پرده ایهام بیانی فرهیخته بیان شود» و سپس آن فراز را به زبانی اصلی یعنی یونانی نقل می‌کند، و با اظهار نظری به لاتین می‌آراید، و می‌افزاید که بخش حذف شده در نسخه چاپ پاریس (همان نسخه‌ی مالتروتوس، ۱۶۶۳) تصحیح نشد. چاپ‌های جدید شامل نسخه‌های گومپارتی (رم ۱۸۹۸ - Comparetti) و هانوری (لاپیزیک ۱۹۱۳، Haury) می‌باشد. آخرین نسخه اکنون متن معیار تلقی می‌شود. برای خوانندگان انگلیسی نسخه قابل تحسین لوب (Loeb) معیار است که آن را دکتر دوئینگ (Dr. H. B. Dewing) ترجمه کرد و یادداشت‌هایی بر آن نوشت و نخستین بار در سال ۱۹۲۵ منتشر شد. نخستین ترجمه شناخته شده کتاب به انگلیسی متن هولکرافت (Holcroft, ۱۶۳۲) و آخرین آن روایت آمریکایی کتاب ترجمه آتواتر (Atwater) است که در سال ۱۹۶۳ منتشر شد. دریا ترجمه حاضر، که کوشیده‌ام آن را، هم به‌طور دقیق و هم قابل خواندن انجام دهم، باید چند کلمه بیفزایم.

بدین ترتیب می‌توان این استنباط را داشت که بحث از اصالت متن، مشکل مقدماتی این اثر است. راقم این سطور دلایلی در دفاع از چهار شخصیت اصلی کتاب ندارد اما تکرار می‌کنم چنین انحطاط اخلاقی‌ای، باشکوه شهرنشینی و رونق بیزانس قرن ششم تناسب ندارد. اما در مقابل قول به انحطاط بیزانس این دوران با تصویری که اروپای کاتولیک و پس از آن خردگرایی قرن هجدهم از بیزانس داشته منطبق است.

نیمه غربی اروپا همواره از اینکه بیزانس را تمدنی اروپایی بداند تردید کرده است. بیزانس نیز هیچ وقت نه زعامت پاپ را پذیرفت و نه نسبت به شاهان اروپایی احترام و اطاعتی از خود نشان داد. شکوه و رونق شهری و تجاری آن نیز همواره به دیده حسادت

تاریخ سری به نحوی حیرت‌انگیز با طرحی خردگرایانه از سیر انحطاط اروپای عصر رومیان هماهنگی دارد. در فاصله قرون هفتم تا چهاردهم که این کتاب از یونانی به لاتینی درآمد چه سرنوشتی یافته است؟

از جانب اروپای فئودال نگرسته می‌شد. در چشم بیزانسی‌ها، زندگی بی‌رونق و تحمل فئودال سخت محقرانه می‌نمود و همینان نیز در سال ۱۲۰۴ و طی جنگ چهارم صلیبی، بیزانس را به باد غارت دادند. دلایل بسیاری وجود دارد که برتری غیرقابل انکار بیزانس عصر یوستینیان خوشایند غرب اروپا نباشد. احداث کلیسای بزرگ ایاصوفیا که به دلیل عظمت، نام کلیسای اعظم را بر خود داشت و نیز حضور پر قدرت بیزانس در پایتخت سابق امپراتوری یعنی رم و رونق هنر بیزانسی در کنستانتینوپولیس و رادنا همه مغایرت تمام با مهمترین مظهر موجودیت اروپای پس از رم یعنی کلیسای کاتولیک داشت. به نحوی که یوستینیان کوشید با سیطره بر آن امپراتوری کهن روم را در قالبی مسیحی احیا کند. امری که نه تنها پاپ با آن موافق نبود بلکه آینده‌ای برای امیران فئودال نیز نشان نمی‌داد. رقابت میان دو نیمه اروپا یعنی بیزانس و پادشاهی فرانک و به عبارتی دو کلیسای قسطنطنیه و رم پس از آن نیز ادامه یافت. تعارضات عصر بت‌شکنان (ایکون‌کلاسم) و مسائل پر گفت و گوی عصر سلطنت ایران بخشی از این تعارضات است. حتی هدف بالنسبه مشترک جنگ صلیبی نیز دو دنیای متفاوت بیزانسی و لاتینی را به هم نزدیک نساخت. در شمال بالکان و نیز در شرق اروپا تلاش فشرده‌ای میان دو طرف برای تسلط بر اراضی بیشتر تحت عنوان گسترش مسیحیت وجود داشت.

در شرایطی که جامعه فئودال علاقه‌ای به رم نداشت و کلیسای کاتولیک نیز شرک ماقبل مسیحیت را سخت ناخوش می‌داشت، بیزانس وارث واقعی رم و قواعد شهرنشینی آن بشمار می‌آمد. بعدها همین خود سرمایه اولیه اروپا در عطف توجه به عصر باستان شد. با این حال متفکران و تاریخنگاران عصر خرد در جستجوی سیری برگشت‌ناپذیر برای انحطاط تمدن رومی، بیزانس را نیز دنباله همان انحطاطی می‌دیدند که روم را پیش از این در کام خود فرو برده بود. از دید

آنان بیزانس با خصایص شرقی خود در واقع چیزی جز انحطاط تمدن رومی نبود اما آنان هیچگاه بیزانس برای یک دوره هزار ساله را مدنظر قرار ندادند. این واقعیت که تمدن بیزانسی خصوصیات شرقی بسیاری داشت، نیز در سقوط رم بی‌تفسیر نبود، در همان حال مسیحیتی را پذیرفت که وحدت معنوی اروپا را از میان برد (ارتدوکس) و این از نگاه سلبی بی‌تاثیر در شکل‌گیری اروپای قرون وسطی نبود. اما روی دیگر سکه اینجا بود که تمدن بیزانس با مهاجرت از رم و در گریز از وضع اصلاح‌ناپذیر آن شکل گرفت. قواعد اخلاقی در بیزانس پایناری بیشتری از رم نشان می‌داد و مسیحیت بنیاد استواری برای آن ایجاد می‌کرد. در واقع تجدید حیات امپراتوری با هجرت جغرافیایی آن و قبول شرایط سیاسی و فرهنگی نوینی که اساس آن را مسیحیت تشکیل می‌داد امکان ادامه حیات روم در قالب بیزانس را ممکن ساخت. با این حال تمدن بیزانس هیچگاه رو به سوی اروپا نداشت. نگاه به شرق برای او سودمندتر بود و بدین جهت اروپا را به حال خود رها ساخت و سهمی در تحولات آن طی قرون وسطی برعهده نگرفت. بزرگان آن چون یوستینیان و تئودورا که مورد تکریم کلیسا نیز قرار گرفتند هیچگاه در غرب همانندی از نظر موقعیت توأمان سیاسی، مذهبی نیافتند. تلاش شاهان و پاپ‌ها برای رسیدن به چنین مرتبه‌ای هیچگاه با توفیق رفیق نگردید. در چنین حالتی کتاب تاریخ سری برای ارائه تصویری سراسر انحطاط از بیزانس بسیار کارآمد است. انحطاط اخلاقی و سیاسی بیزانس چیزی جز ادامه انحطاط روم که بخشی از آن همگام با مسیحیت نیز پنداشته می‌شد نبود و این همه مقدمه قرون وسطی محسوب می‌شد. قرون وسطایی که بیزانس نیز جزئی از آن محسوب می‌شد و در چنین حالتی برای بیزانس با عناصر شرقی و ارتدوکسی آن فضیلتی قابل تصور نیست مگر نه آن بود که با تعطیلی مدرسه آن بوسیله یوستینیان عصر مظلم (قرون تاریک) آغاز شد و ختم آن با گشایش مدرسه‌ای توسط شارلمانی پادشاه فرانک‌ها صورت گرفت و نیز چنین بود که سقوط بیزانس در ۱۴۵۳ ختم قرون وسطی و آغاز دوره جدید قلمداد گردید. در نتیجه هر چند سد محافظ بیزانس در برابر تهدیدات شرقی برداشته شد اما راه برای وحدت معنوی اروپا ذیل مفهوم اروپایی بودن گشوده گشت. تاریخ سری به نحوی حیرت‌انگیز با طرحی خردگرایانه از سیر انحطاط اروپای عصر رومیان هماهنگی دارد. در فاصله قرون هفتم تا چهاردهم که این کتاب از یونانی به لاتینی درآمد چه سرنوشتی یافته است؟